



ماجرای حیمی راسو

تورنتون و. برگس
ترجمه ملیحه حقگو



فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
۱. شوخی پیتر خرگوشه	۱۷
۲. پرش بلند پیتر خرگوشه	۲۳
۳. در داخل بشکه چه گذشت	۲۹
۴. جیمی راسو قاط می زند	۳۵
۵. ردی روباهه مدتی آفتابی نمی شود	۴۱
۶. پیتر خرگوشه از شوخی خود لذت نمی برد	۴۷
۷. حدس سامی زاغی	۵۱
۸. جیمی راسو در پی پیتر خرگوشه	۵۷
۹. جیمی راسو به خانه ی سابق جانی موشه سر می زند	۶۳
۱۰. حال خراب پیتر خرگوشه	۶۹

۱۱. جیمی راسو سر حرف خود می ایستد	۷۵
۱۲. ملاقات جیمی راسو و بیلی سمور	۸۱
۱۳. توضیحات جیمی راسو	۸۷
۱۴. درباره‌ی تخم مرغ	۹۳
۱۵. دومین دیدار جیمی و بیلی	۹۹
۱۶. اهمیت باادب بودن	۱۰۵
۱۷. ضربه‌ای به سر جیمی راسو می خورد	۱۱۱
۱۸. مشاجره	۱۱۷
۱۹. مرغ جیمی یک پا دارد	۱۲۱
۲۰. پسر کشاورز سر می رسد	۱۲۵
۲۱. تخم مرغ قلّابی باز هم بیلی را به دردسر می اندازد	۱۳۱
۲۲. بیلی کلک همیشگی خودش را به کار می برد	۱۳۵
۲۳. دست بیلی رو می شود	۱۳۹

شوخی پیتر خرگوشه

شیطنت تو سر بچه‌ی شرور
وزوز می‌کنه عینهو زنبور

پیتر خرگوشه جیمی راسو را دید که رفت داخل بشکه‌ی کهنه‌ی بالای تپه. پیتر وسوسه شد که سربه‌سر جیمی بگذارد چون پیتر خیلی دوست داشت با دیگران شوخی کند. مدتی همان جا ایستاد و به بشکه خیره شد تا ببیند جیمی راسو از بشکه بیرون می‌آید یا نه. جیمی بیرون نیامد. پس از مدتی، پیتر یواشکی جلو رفت و نگاهی به داخل بشکه انداخت. آن جا جیمی راسو خودش را جمع کرده و به خواب رفته بود.

پیتر آهسته آهسته به عقب برگشت. این بهترین فرصت

برای شوخی با جیمی راسو بود. البته پیتر می دانست که کار درستی نمی کند که موقع خواب سربه سر جیمی می گذارد ولی نمی توانست از شوخی کردن دست بردارد.

کمی دورتر از بشکه نشست و به آن چشم دوخت. سپس به فکر فرو رفت. او می خواست با جیمی شوخی کند اما پیتر هم مثل همه ی کسانی که شوخی می کنند، نمی خواست جیمی راسو بفهمد شوخی زیر سر او بوده و مچش را بگیرد.

همان طور که داشت فکر می کرد، برحسب تصادف نگاهی به علفزار انداخت و چیز قرمزی را دید که آن جا تکان می خورد. با دقت نگاه کرد و دید آن چیز قرمز، ردی روباهه است. در یک آن، فکری به ذهنش رسید؛ فکری که او را به خنده انداخت.

پیتر با خود فکر کرد، باید با حيله ردی روباهه را به آن جا بکشد تا بتواند نقشه اش را برای ردی و جیمی عملی کند و سربه سر هر دو آن ها بگذارد. از نقشه ی جالبی که در سر داشت دوباره خنده اش گرفت.

در همان وقت صدایی از پشت سرش به گوش رسید: « به چی می خندی؟» صدا، صدای سامی زاغی بود.

پیتر تا سامی را دید فهمید که چطور باید ردی را به آن جا بکشاند. او باید سامی را عصبانی می کرد و سامی هم از عصبانیت سرور صدا به راه می انداخت، آن وقت ردی به آن جا می آمد تا



ببیند چرا سامی این طور
قشِرق به پا کرده. آخر سامی خیلی زود از کوره درمی رفت و
هیچ کس بهتر از پیتتر خرگوشه بلد نبود سامی را عصبانی کند.
این بود که پیتتر به جای سلام و احوالپرسی با سامی گفت: «
برو پی کارت سامی! اون نوک بی قوارهات رو توی کاری که بهت
مربوط نیست فرو نکن.»

سامی که از حرف پیتتر عصبانی شده بود، شروع کرد به داد و
فریاد و حرف‌های بد بد زدن. پیتتر هم جوابش را داد و همین
باعث عصبانیت بیشتر سامی شد. سامی آن چنان سروصدایی
به راه انداخت که ردی از پایین علفزار صدایش را شنید و تندی
خودش را به آن جا رساند تا ببیند سامی برای چه جیغ و ویغ